

■ دکتر رضا داوری اردکانی

دعوت دینی و تهاجم فرهنگی



پژوهشگاه مطالعات فرهنگی
پایگاه مجازی علوم و دانش

اشاره: مطلب حاضر، سخنرانی استاد بزرگوار جناب آقای دکتر رضا داوری در سمینار «بحران فرهنگی» است که چندی پیش در دانشگاه صنعتی امیرکبیر برگزار شد. نوار این سخنرانی توسط دوستانمان در دانشگاه امیرکبیر در اختیار ماهنامه قرار گرفت که از ایشان کمال تشکر را داریم. همچنین متن حاضر توسط استاد اصلاح شده است که از الطاف ایشان نیز ممنونیم.

بسم الله الرحمن الرحيم. با اجازه حضار محترم چند دقیقه ای حسب وظیفه ای که مقرر فرموده اند در باب تهاجم فرهنگی نکاتی عرض می کنم. مطلب چنان که مستحضرید مشکل است و باید کاری کرد که مفهوم تهاجم فرهنگی روشن شود و بدینم درباره چه حرف می زنیم. وقتی صحبت از تهاجم فرهنگی می شود معمولاً مثالها و مواردی برایش در نظر می گیرند. شاید این مثالها مثالهای بمرودی است، یا لاقبل بيمورد نیست. ولی تهاجم فرهنگی یک چیز است و لوازم و نتایج و ثمرات تهاجم فرهنگی چیز دیگر. ما وقتی از تهاجم فرهنگی سخن می گوئیم بی حجابی و بدحجابی و ماهواره و امثال آن به نظرمان می آید و گاه این طور وانمود می شود که اگر توی سر یک بدحجاب بزینم و اگر آن بشقاب را بشکنیم تهاجم فرهنگی تمام می شود. خوب، این کار آسانی است و عده و عده زیادی هم نمی خواهد. سه تفاهم نشود. کسی نگوید که این شخص دارد منکرات را توجیه می کند. توجه بفرمایید که چه می خواهم عرض کنم. ما فرهنگ را معمولاً بعضی عادات و رسوم و رفتارها می گیریم. اشکالی هم ندارد. بالاخره یکی از معانی فرهنگ همین است. آیا این آداب و عادات و رسوم باید تغییر کنند؟ اگر این طور است باید قوم را تربیت کرد، باید مردم را تربیت کرد. حتی اگر کسانی به تمام آداب مؤدب نیستند باید مؤدب بشوند. قدمای ما می گفتند اول اقناع کنید و بعد تأدیب. ما اول باید ببینیم که کاری خوب است، لازم و ضروری است، بعد انجامش می دهیم. اگر کسی خوبی یک کاری را، لزوم و منطقت یک کاری را نپذیرد، خوب، فکر می کند دارد کار لغو انجام می دهد. می فرمایید ما مورد تهاجم فرهنگی غرب بوده ایم، آیا نباید با آن مقابله کنیم؟ چرا، اما تهاجم فرهنگی را با فرهنگ جواب می دهند. هر چیزی با جنس خودش مقابله می شود. با سیاست که نمی شود در برابر فرهنگ ایستاد، البته کار سیاسی باید کرد ولی کار سیاسی کافی نیست. فرهنگ یک آثار سیاسی دارد و با آثار سیاسی اش می توان مقابله سیاسی کرد. بنابراین، کار تهاجم فرهنگی به سیاست هم مربوط می شود، اما اگر در سیاست محدود بماند تصور نمی کنم به نتیجه برسد. بعد، وقتی مسئله فرهنگی را مطرح می کنیم آشوب درست می شود. یک سلسله مسائل انتزاعی مطرح می شود که شاید بسیاری از این مسائل انتزاعی نادرست نباشد ولی به درد فهم قضایای تاریخی نمی خورد. ببینید، به محض اینکه صحبت از این می شود که هجوم فرهنگی غرب عمیق تر از آن است که ما فقط به اعمال و رفتارها و روشی مؤدبانه نگاه کنیم و آنها را عین تهاجم بگیریم، گروهی که دست اندر کار عملند، می رنجند و گروهی که بیشتر اهل بحث و درسد چه بسا که می گویند هجوم فرهنگی غرب از هزار و دویست یا هزار و سیصد سال پیش شروع شده است. یونانیان تهاجم را آغاز کردند. ما فلسفه را از یونان گرفتیم، فلسفه یونانی آمد و ما غریزه شدیم. اما توجه کنید: تهاجم فرهنگی به طور کلی یک چیز تازه است و تهاجم فرهنگی به طور خاص از این اواخر آغاز شده است. در گذشته، در تاریخهای گذشته تهاجم بوده ولی تهاجم فرهنگی نبوده است. متادیان فرهنگ و مریبان، انبیاء بوده اند. آنها تهاجم فرهنگی نکردند، دعوت دینی کردند و مردم را بسوی خیر و صلاح خواندند. من عنوان سخنم را «دعوت دینی و تهاجم فرهنگی» گذاشتم برای اینکه این تفاوت را نشان بدهم. انبیاء به صلاح دعوت می کردند، به توحید دعوت می کردند. اما تهاجم فرهنگی نمی کردند؛ حتی فرهنگ دیگران را ناپیچ نمی شمردند و به آداب دیگران تعرض نمی کردند. البته وقتی دین وارد جامعه ای می شد، آن جامعه را تغییر می داد و متحول می کرد، اما تحول با تحول

مردم روی می داد زیرا مردم دین را می پذیرفتند چنانکه آباء و نیاکان ما اسلام را پذیرفتند و با این پذیرش دوره تاریخی تازه ای آغاز شد. اگر مسلمانان فلسفه یونانی را آموختند، توجه کنیم که فارابی و ابن سینا و شهاب الدین سهروردی و خواجه نصیر طوسی و میرداماد و ملاصدرا و بسیاری از متأخران، مجتهد در فلسفه شدند، کسی نگوید که این هجوم فرهنگی بود. این تهاجم فرهنگی نبود. ما به موضع علم و فلسفه رجوع کردیم و چیزی آموختیم. آیا نمی بایست به علم رو کنیم؟ این تاریخ ماست. به نظر من در مورد فلسفه اسلامی چندان جای نگرانی نیست. فلسفه یونانی - اگر اسمش را فلسفه یونانی بگذارید - هیچ وقت مانع اجرای احکام شریعت نشده و جای شریعت را نگرفته است. قیاس فلسفه اسلامی یونانی با فلسفه جدید قیاس نادرستی است. فلسفه جدید ره آموز علم و تمدن و سیاست است، ره آموز تکنیک و دنیای جدید است. فلسفه یونانی در فقه چندان دخالت نکرده و در تفسیر به ندرت دخالت کرده است که آن را هم «تفسیر به رأی» گفته اند. بنابراین خوب توجه کنید که وقتی از تهاجم فرهنگی صحبت می شود، خود را مشغول بحثهایی نکنیم که ما را از درک وضع کنونی باز می دارد. البته گروههای متخصصان حق دارند بنشینند و بحث کنند که این پیشامد اخذ و اقتباس فلسفه یونانی چه بوده و فی المثل چه تحولی در فرهنگ اسلام و ایران پدید آورده است. این مطلب در تاریخ تفکر، در تاریخ فلسفه و کلام و در تاریخ فرهنگ جای بحث دارد و باید تحقیق بشود. محققان باید تحقیق بکنند. اما این یک حادثه است، یک حادثه هم هجوم فرهنگی در دوره اخیر است. در این حادثه ما دنبال فکر و ادب غربی نرفتم. ما آثار تمدن غالب غربی را دیدیم و در پی آن آثار رفتیم. تمدن غربی در ذات خود استیلاگر و مهاجم است. و تنها فرهنگ و تمدن مهاجم در تاریخ بشر، تمدن غربی است، قبل از آغاز تاریخ غرب هرگز هیچ تاریخی مهاجم نبوده است. تاریخ جدید غربی تشبه به دین می کند. دین دعوت می کند، و مأمور اصلاح و نجات است. فرهنگ جدید غرب هم خود را منجی می داند. اصلاً یا پیش آمد تهاجم تاریخی یکی شده است و آن هم تاریخ غرب است. فرهنگ یکی است، راه یکی است و آن راه غربی است. بشر باید در این راه برود. مسأله این نیست که آنها مغر شدند. غرب به قدرت رسیده و با قدرت استیلا پیدا کرده است و او را استیلا هم ظلم است. اما این طور نیست که همه اروپاییان مغرض باشند. اعتقاد قوی منجدم این بود که تنها یک راه وجود دارد، بشر یک راه دارد و این راه به نحق بهشت زمینی می رسد. بشر باید این بهشت زمینی را متحقق کند. بشر باید بر بیماری و فقر و مرگ چیره شود و زمین را بهشت کند و راه، راه غربی است. در همین زمان استعمار به وجود آمد، شرق شناسی و علوم انسانی پدید آمد. فکر تکنیک که اینها را غربیان از روی نقشه ای برای رسیدن به مقاصد خود درست کرده اند تا بعضی از غریبهای معاصر ما را متهم به پیروی از تئوری نوطه بکنند. تئوری نوطه بیان این است که کسانی نشستند و اندیشیدند که چگونه اقوام دیگر را استعمار کنند، چطور فرهنگشان را تغییر بدهند، چطور شعائرشان را از بین ببرند. و البته غرب به این ترتیب بسط نیافته است. نه اینکه نوطه ای نبوده است، اما غرب که با یک طرح فلسفی به وجود آمد، فرانسویس بیکن و دکارت گفتند که فلسفه کارش این است که (خوب توجه کنید) بشر را قادر کند که بر عالم و بر طبیعت مسلط شود. فلسفه ره آموز استیلا بر طبیعت است. فلسفه ره آموز استیلاست. فلسفه بشر را در همه کارها مبسوط الید می کند. اما فلسفه گذشته که این نبود. فارابی می گفت «الحکمة (التشبهه بالاله)»

• تمدن غربی در ذات خود استیلاگر و مهاجم است و تنها فرهنگ و تمدن مهاجم در تاریخ بشر، تمدن غربی است. قبل از آغاز تاریخ غرب هرگز هیچ تاریخی مهاجم نبوده است. تاریخ جدید غربی تشبیه به دین می‌کند. دین دعوت می‌کند و مأمور اصلاح و نجات است. فرهنگ جدید غرب هم خود را منجی می‌داند.

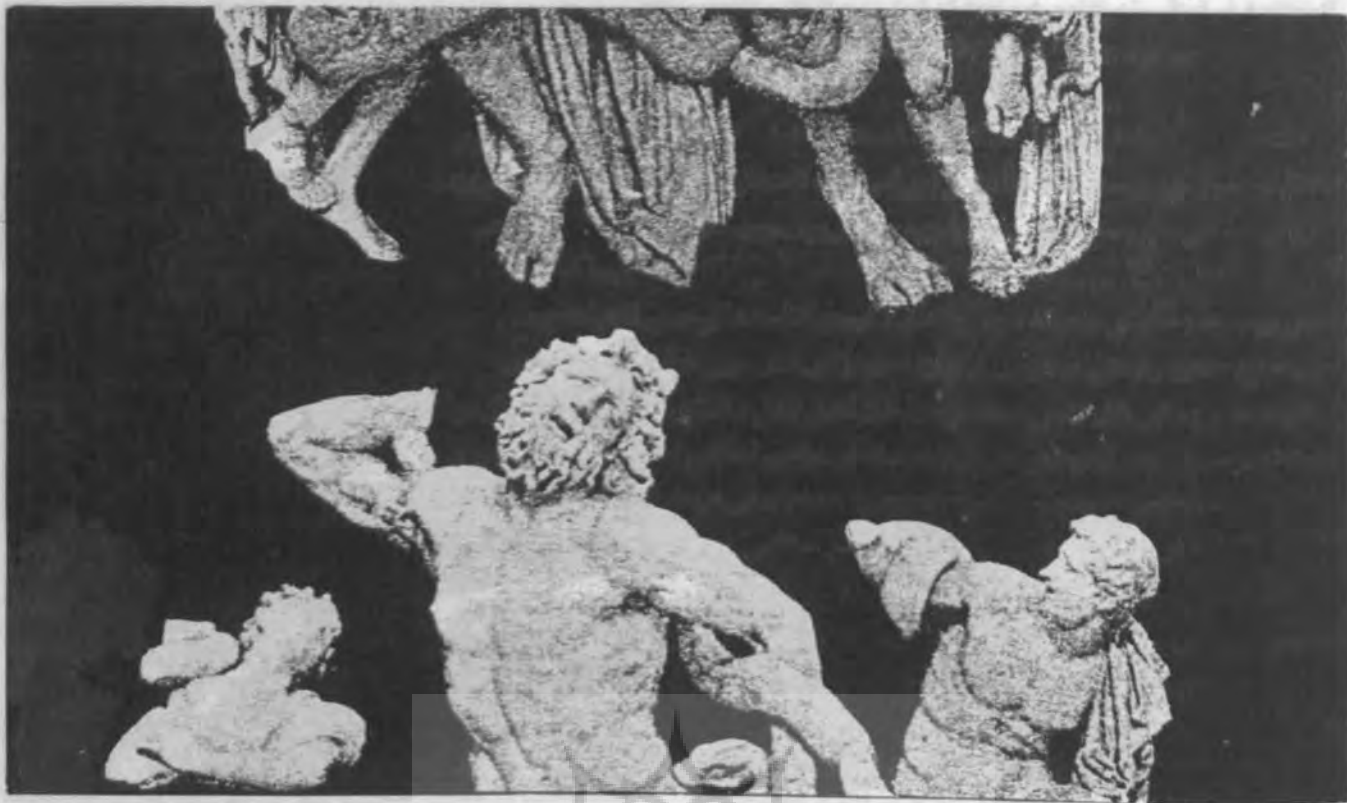
رسول الله اهانت شده و فقط همین شخص اهانت کرده است. اما این از قرن هجدهم در تاریخ غرب یک امر متداولی بوده است. شرق شناسان هر جا از فرهنگ از مردم غیر غربی سخن گفته‌اند، تحقیر کرده‌اند. لفظ «عرب» برای شرق شناس لفظ تحقیر است. عرب در نظر غربی موجود بی‌عقل شهوتران تن پروری لیاقت بی‌تدبیر و گاهی احمق است. شرق شناس عرب را این طور تصویر می‌کند. با ما هم همین طور روبرو می‌شود. حالا شرق شناس نژادپرست ممکن است بگوید ایرانیها آریایی هستند و یک قدری مزاحمت کند ولی اگر چیزی هم راجع به ما و گذشته ما بگوید، می‌گوید این تاریخ پیش درآمد و مقدمه تاریخ غرب بوده است و حالا دیگر همه [اقوام غیر غربی] بدبختند، همه بی‌عقلند، همه عاری از خردند. حکم شرق شناس این است. بهترین شرق شناسان این طور حکم می‌کنند. شرق شناسی آمده تا بگوید یک فرهنگ وجود دارد و بقیه فرهنگها با جزء فرهنگ غربی اند یا زائد و بی‌ربط هستند. و حداکثر به درد موزه می‌خورند، مرده ریگند. می‌دانید موزه یعنی چه؟ موزه چیز بدی نیست. اسناد و مدارک و اشیاء تاریخی و باستانی در آن نگاهداری می‌شود. اما موزه یعنی «تملک تاریخ»، یعنی «تاریخ اقوام را از آن خود کردن». شما خیال نکنید که بناچار آدم کم نفهی بوده که یک سنگ بزرگ را (نمی‌دانم، بعضی از شما شاید این سنگ را در یکی از میدانهای پاریس دیده باشید)، یک سنگ بزرگ را از دریاها بکنند، از مصر بیاورد به پاریس، چون یک اثر تاریخی است! خیر، این تملک تاریخ است و تبدیل تاریخ، که یاد و یادگار است، به مرده ریگ. موزه خوب است، حفظ اشیاء تاریخی بد نیست. نگویید که: پس موزه نداشته باشیم؟ موزه داشته باشیم ولی متذکر باشیم که وقتی موزه به وجود آمد یک شأن اصلی و اوکی داشت و شأن اولی و اصلی اش همین بود که گفته شد. البته توجه هم بود، مستشرقان به تاریخ گذشته توجه داشتند. مستشرقان آمدند در چین و هند و ژاپن و ایران و مصر و جاهای دیگر تحقیقات کردند، با علاقه هم تحقیقات کردند. اصلاً بی‌همت که هیچ کاری درست نمی‌شود. غرب که سست عنصر و بی‌همت نبوده است. غرب با همت و اعتقاد به اینکه سلطان عالم است و عالم را می‌سازد و تغییر می‌دهد و معلم عالم است کار کرده است.

استعمارگر چه در ظاهر یک امر سیاسی و اقتصادی و نظامی است، اما وقتی آمد شرق شناسی هم آمد. استعمار که آمد فکر غربی هم آمد. فکر غربی چیست؟ فکر غربی کجاست؟ نگویید افکار مختلف است؛ همه جا فکر خوب هست، فکر بد هم هست. خیر، پیشامد غرب جوهری دارد. این جوهر بود که آمد و عالمی را تغییر داد. من فعلاً بحث نمی‌کنم که این تغییر خوب و مطلوب است یا بد است و نامطلوب. فکری آمد که دینی نبود. اما با دین سر مخالفت نداشت، غرب مخالف دین نبود. یک دقایقی هست که ما معمولاً به آنها توجه نمی‌کنیم. مخالفت چه تفاوتی با کنار گذاشتن دارد؟ ببینید، وقتی با چیزی مخالفت می‌کنید، کس دیگری می‌آید و با شما مخالفت می‌کند. فرضاً من با این سینا مخالفت می‌کنم. کسی می‌گوید بیخود مخالفت می‌کنی، به این دلیل و به آن دلیل اشتباه می‌کنی. ولی یک وقت می‌آییم و می‌گوییم این سینا که محترم است، عزیز است. این سینا را می‌بوسیم و می‌گذاریم بالای طاقچه. دیگر کسی بحث نمی‌کند و این سینا متنی می‌شود. غرب بطور کلی نیامد بگوید که دین اینجایش بد است، فکر دینی کج است. (جز آنکه بعضی نویسندگان به این معنی پرداختند و مخصوصاً در این اواخر این رسم شایع شده است که اگر فرصت باشد عرض

فلسفه این است که بشر «خداگونه» شود (من از این لفظ خداگونه خوشم نمی‌آید ولی «تشبیه بالاله» همین معنی را دارد). البته مقصود آنها این بود که چون همه چیز در علم خداست، بشر که به اعیان موجودات علم پیدا می‌کند به خدا نزدیک می‌شود، شبیه به خدا می‌شود. «تشبیه بالاله» را به این معنی بپذیرید.

بنای غرب این طور گذاشته شد. بنای مغرضانه‌ای هم نبود. دکارت و فرانسس بیکن مغرض نبودند بلکه آنها راه را این طور یافته بودند. راهی باز کردند و تفکر جدید به وجود آمد، حقوق و سیاست جدید به وجود آمد، انقلاب فرانسه واقع شد و عالمی که هم اکنون دارد به پایان خودش می‌رسد تحقق یافت، عالم تکنیک، یعنی عالمی که در آن بشر با طرحی که درمی‌اندازد بر همه چیز مستولی می‌شود و همه چیز را در کنترل و احاطه می‌گیرد. این عالم می‌بایستی گسترش پیدا کند و بنا بر اقتضای ذات، تجاوزش را با استعمار شروع کرد. استعمار یعنی اینکه بیایید آباد کنید، بیایید عمران کنید. به مناسبت نکته‌ای از باب ترجمه و سوء تفاهم بگویم، ترجمه ماجرای غربی دارد. می‌دانید که استعمار ترجمه کولونیالیسم (COLONIALISM) است. «کولونی» گروههایی از مردم کشورهای غربی بودند، مسیونر و مبلغ و تاجر و جهانگرد و... اینها می‌رفتند یک جایی مستقر می‌شدند و کم کم زمینه استیلا را فراهم می‌کردند. این طور نبود که پرتغال و هلند و اسپانیا و انگلیس از اول قشون بکشند. اول گروهی می‌آمدند به اسم «کولونی». این کولونیها در واقع داعیه آباد کردن داشتند، داعیه تعلیم و تربیت و هدایت داشتند، مدعی نجات بودند و خودشان را منجی می‌دانستند. ما یکی از ترجمه‌های خوبی که کردیم این بود که کولونیالیسم را ترجمه لفظی نکردیم، و به جای آن لفظ «استعمار» را گذاشتیم. این ترجمه، ترجمه خوبی است. اگر چه «کولونی» در آن نیست اما در عین حال معنی را می‌رساند. خوب، خیلی از ترجمه‌ها ما را گرفتار کرده است، یعنی چیزی را به لفظی ترجمه می‌کنیم و از معنی اصلی اش غافل می‌شویم، گرفتار لفظ خودمان می‌شویم. اینجا اگر گرفتار لفظ هم بشویم از مقصد اصلی دور نمی‌شویم. استعمار با تجاوز نظامی آغاز نشده است. استعمار در ابتدا یک نوع هجوم فرهنگی بوده است ولی هجومی فرهنگی که نتیجه اولش تصرف سرزمین، استخراج و بردن منابع اقتصادی و مادی و استثمار مردم بوده است. ظاهر کولونیالیسم هیچ چیز فرهنگی ندارد. اگر چه جوهرش فرهنگی است استعمار یک همزاد دارد که نامش شرق شناسی است. کسانی خیال می‌کنند که استعمار شرق شناسی را به وجود آورده برای اینکه وسیله او باشد. خیر، عرض می‌کنم شرق شناسی همزاد کولونیالیسم است. شرق شناسی در واقع لازمه قدرت فرهنگی و مادی غرب و تحکیم کننده استعمار است بدون اینکه وسیله آن باشد، بدون اینکه در اختیار آن باشد. البته شرق شناسانی بوده‌اند که با استعمار گران، با سیاستمداران استعمارگر همکاری کرده‌اند، اما شرق شناسی چیزی است مستقل از استعمار.

شرق شناسی چه کرده است؟ شرق شناسی تحقیقات و پژوهش کرده، گاهی پژوهشهای خوب و دقیق هم کرده است و به ما درس پژوهش داده است. اما آن چیزی که ما کمتر می‌بینیم - اگر چه چندان ناپیدا نیست و غالب است - این است که شرق شناسی تاریخ اقوام و ملل را به یکی از این دو صورت تعریف می‌کند: تاریخ اقوام و ملل یا مقدمه تاریخ غرب است که می‌بایستی به تاریخ غرب برسد، یا توحش محض است. شما امروز از «آیات شیطانی» چیزی شنیده‌اید، از یک نویسنده متوسط چیزی شنیده‌اید و فکر می‌کنید این اولین بار است که به

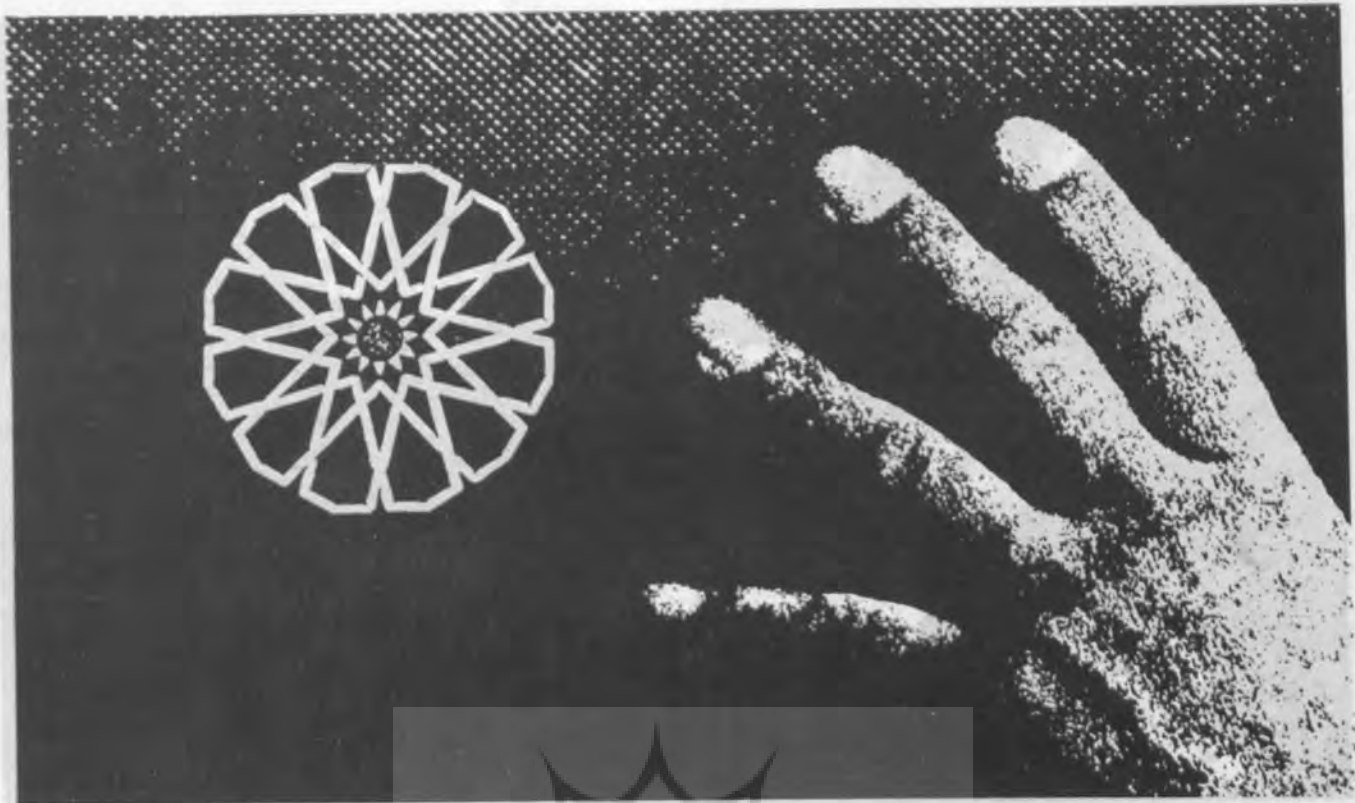


بیشتر شما آن کتاب را خوانده اید. غریزدگی در این کتاب نوعی بیماری است. خوب، اگر غریزدگی، اگر هجوم فرهنگی میکروب باشد، مرض عفونی باشد، فکر مصونیت هم فکر مناسبی است. اما آیا ما این مرض را شناخته ایم؟ اگر می خواهیم خود و مردم را واکنسته کنیم، تا بیماری را نشناسیم از عهده این کار بر نمی آیم. وقتش بیماری را نمی شناسیم و علت را نمی دانیم، واکنش‌های هم میسر نیست. چگونه می خواهیم مصونیت ایجاد کنیم؟ مصونیت در مقابل چه؟ حرفهای شعاری خیلی می شود زد. این حرفها در سیاست در کارهای سیاسی بد نیست، و حتی لازم است. بالاخره شعار هم مبارزه است. اما کار فرهنگی که با شعار درست نمی شود. اگر قرار باشد در مبارزه عملی شعار بدهند آیا من طلبه فلسفه هم باید شعار بدهم، یعنی یک عده را نوازش کنم که شما می توانید فی التمثیل با بعضی اقدامات بر تهاجم فرهنگی فاتق بیاید، خوب، حاضران اکثراً جوانند و آرزو بر جوانان عب نیست. اما بالاخره، کار بزرگ جز با همت بلند انجام نمی شود. ما از صد سال پیش فکر می کردیم که سال دیگر، دو سال دیگر، پنج سال دیگر همه چیز غرب را خواهیم داشت. ولی فکر نکردیم این امر چگونه میسر می شود. این است که همیشه فکر می کنیم پنج سال دیگر همه کارها درست می شود. مقدماتش را باید آماده کرد. بداتیم که اصلاً این بیماری که گفته می شود، این بیماری چیست.

ببینید، من سخنم را خوب شروع نکردم. اگر تهاجم فرهنگی در بدحجابی خلاصه می شود تکلیفمان معلوم است. ولی تهاجم فرهنگی با کشف حجاب آغاز نشده است و در بعضی جاها بی حجابی نیست. یک شیخ وهابی در مکه می گفت که تنها جامعه اسلامی جامعه عربی سعودی است و کشور اسلامی ماست. من که نمی توانستم یا او بحث کنم. اصلاً نمی خواستم با او بحث کنم. ولی ما مثل آن شیخ وهابی حرف نزنیم. ما با ظاهر بینی او حرف نزنیم. شما اگر دانشگاهتان خراب باشد، سازمان اداریتان خراب باشد، رشوه و ارتشاه باشد، انواع فساد باشد، دروغ و تهمت و بیسایکی باشد و به درد دل هم گوش نکنیم و فریادرس دیگران نباشیم به هیچ زن بدحجابی نمی توانیم بگوییم چرا بدحجاب هستی. می گوید برو آن کارها را درست کن. نمی شود دروغ، ریا، قدرت طلبی، حفظ

می کنم که این وضع، وضع خاصی است. سخن رسمی غرب این بود که دین و اعتقاد چیز خیلی خوبی است، اما یک امر وجدانی است. هر کس اعتقاد دارد، اعتقادش محترم است. اما این اعتقاد به جامعه و سیاست ربطی نباید پیدا کند. در غرب مکرر پدید آمد و با آن فکر و چیزهای دیگر کنار گذاشته شد. اصلاً تاریخ این طور تحول پیدا می کند. این طور نیست که چیز جدیدی بیاید و بحث و قبل و قال باشد. اگر هم هست، بحث جایگزین شدن است. آن چیزی که می آید جلوی رانمی شود گرفت. خوب توجه کنید. مطلب مشکلی است. اگر تهاجم فرهنگی وجود دارد، اگر میلی دارد می آید آیا چگونه جلوی سیل را می توان گرفت. سد می گذارید؟ اگر از سرچشمه بتوانید متوقفش کنید. که «سرچشمه شاید گرفتن به بیل» یک چیزی است. ولی اگر بگویند بیاید، اینجا که آمد جلوی رانمی گیریم، همیشه چنین کاری ممکن نیست.

در مسأله تهاجم فرهنگی همه شما شنیده اید که از مصونیت حرف می زنند و حرف بدی هم نیست. می گویند باید مصونیت ایجاد شود. اما که نمی توانیم جلوی هر چیزی را بگیریم. جلوی یکی را بگیریم چیز دیگری می آید، جلوی آن را بگیریم باز چیز دیگری می آید. تکنولوژی وضعی پیدا کرده که ما نمی توانیم جلوی ران بگیریم. این حرف، حرف بدی نیست، حرف غلطی نیست. اما مصونیت یعنی چه؟ چگونه مصونیت ایجاد کنیم؟ در مقابل چه چیزی مصونیت ایجاد کنیم؟ ما فکر می کنیم که بشر ماشین است؟ هر طور خواستیم می توانیم با او رفتار کنیم؟ هر چیزی خواستیم می توانیم به او بقبولانیم؟ طوری کوش کنیم که بعضی چیزها را بپذیرد و بعضی چیزها را نپذیرد؟ این خودش یکی از بدترین آثار تهاجم فرهنگی است. اگر کسی این طور فکر کند که خوب است آدمها را طوری کول کنیم که بعضی چیزها را قبول کنند و بعضی چیزها را قبول نکنند و یا اگر کسی داعیه داشته باشد که من می توانم آدمها را چنان بار بیاورم که در مقابل بعضی هجمات و حملات مصونیت داشته باشند و بتوانند مقاومت کنند، این خودش یکی از بدترین آثار تهاجم فرهنگی است. نمی گویم مقابله نکنیم. می خواهیم بگوییم که این مقابله چگونه می تواند باشد و چگونه نمی تواند باشد. مرحوم آل احمد کتابی راجع به غریزدگی نوشته که همه شما آن را می شناسید و شاید



ی‌شناسیم. در این صورت شاید بتوانیم نسخه هم بدهیم. شاید هم بگوییم فعلاً نسخه نمی‌خواهد و بیماری را به طریق دیگری باید درمان کرد. اما من غرب را بیمار نمی‌دانم، شاید به اعتباری بتوان گفت غرب امروز بیمار است. مع هذا تهاجم فرهنگی امروز غرب را مربوط به بیماری غرب نمی‌دانم. غرب یک بیماری نیست و نبوده است. غرب یک حادثه است، یک پیشامد است. غرب یک تاریخ است، تاریخ بزرگی است که بزرگترین مظهرش علم و تکنولوژی است. غرب پیش تکنیک و تکنولوژیک وجود و موجود است. غرب بیماری نیست اما حالا به آخر راه خودش رسیده و اعتقاد به خود و اصول خود را از دست داده است. لفظ «پست مدرن» را شنیده‌اید. می‌دانید پست مدرن یعنی چه؟ یعنی دورانی که مردمان دیگر به اصول مدرنیته معتقد نیستند. یک مدرنیته‌ای بود. با اصول خاصی که برای خود رسالت قائل بود. حالا مدرنیته‌ای داریم که به خود اعتقاد ندارد و برای خود رسالت قائل نیست. متفکران این تاریخ مطالب را تحلیل می‌کنند اما سببستمدارانش مهاجمانند. آنان نه اعتماد به نفس اسلاف خود را دارند و نه فهم و درک آنها را. اینها متجاوزند. اینها همه چیز را وسیله می‌کنند، حقوق بشر را وسیله می‌کنند، فرهنگ را وسیله می‌کنند. آنها ممکن است - چنان که استحضار دارید - فرستنده‌های قوی برای کشورهای مختلف طراحی کنند و خیال کنند که سلطه متزلزل آنها دوباره تحکیم می‌شود، حال آنکه ریشه بحران قدرت در غرب جای دیگر است. بحران غرب با ماهواره حل نمی‌شود. بحران غرب با پنخش و انتشار آداب و رسوم غربی حل نمی‌شود. غرب امروز بیمار است، نه اینکه غرب عین بیماری بوده است. تهاجم فرهنگی غرب از مدتها پیش شروع شد. یعنی از زمانی که غرب هنوز بیمار نشده بود. برای چه شروع شد؟ تفکر غربی با ظهور تاریخ جهانی مناسبت دارد. یعنی این تفکر می‌تواند و باید در همه جا بسط پیدا کند و همه مردم غربی شوند، و همگان رسوم غرب را بپذیرند. اعتقاد غرب این بود که نجات بشر در این است که به تعبیر کانت از دوره کودکی خارج شود و به مرحله منورالفکری برسد. امروز مسأله صورت دیگری پیدا کرده است. امروز تهاجم فرهنگی بیشتر تهاجم توأم با خشونت است. در ماهواره هم وقتی شما دقت می‌کنید خشونت می‌بینید. البته در این آنتن بشقابی و در ارسال

موقع و مقام، و... موجه باشد؛ به کار مردم نرسیم، وضع ادارات و اوایل باشد، بعد بگوییم تنها کاری که مانده برخورد با بدحجابی یا برگزاری بعضی مراسم است. من یک تجربه‌ای دارم. مسئولیت کوچکی داشتم در یک اداره کوچک که از جهت کیفیت بی‌اهمیت نبود اما از جهت کادر و پرسنل کوچک بود. همه پرسنل هم اصم از زن و مرد تقریباً بدون استثنا روشنفکر بودند. اما هیچ کدام از زنان آن مؤسسه بدحجاب نبودند. یعنی مراعات می‌کردند. من به همه حرفهایشان گوش می‌کردم. بنابراین می‌توانستم به آنها بگویم این طور رفتار نکنید.

تهاجم فرهنگی خیلی عمیق‌تر از اینهاست. اگر ناسامانی باشد، آن وقت همه افکار مختلف زمینه پیدا می‌کند. گفتیم بیماری، اگر این بدن ضعیف باشد ابتلای به بیماریها احتمال بیشتر پیدا می‌کند. من البته نمی‌گویم غرب بیماری است و با گفتن این جمله کلی که: «در مقابل تهاجم فرهنگی باید مصونیت ایجاد بشود» خود را راحت نمی‌کنم. من مطلب چیز دیگری است، اما این حرف در یک حدی موجه است. اگر می‌گویید بیماری است باید دید که این بیماری کجاست و چیست. ما که هستیم؟ چه بهداشتی داریم. ما بهترین انقلاب را داریم، بهترین آیین را داریم، عادلانه‌ترین احکام و قوانین را داریم، اگر این قوانین درست اجرا شود - که البته مشکل بزرگش وضع اداری فعلی است و تغییر دادن و اصلاح این بوروکراسی کار یک روز و دو روز نیست - این طور نیست که یک شب کسی تصمیم بگیرد، بخشنامه کند و این نظم اداری اصلاح شود. من بدی نظم اداری را صرفاً در این نمی‌بینم که احیاناً در بعضی جاها دست کجی وجود دارد یا چشم بدی وجود دارد. من این را فرعی می‌بینم. این وضع و نظام اداری از اصل و اساس باید دگرگون شود. یکی از زمینه‌هایی که برای ما اسباب دردسر می‌شود و دالان تهاجم فرهنگی می‌تواند باشد همین نظام (یا آشفتگی) اداری است.

در شرایط کنونی خیلی آسان است که ما به مسائل جزئی بپردازیم. می‌دانید مطلب چیست؟ ما باید از نسخه دادن عجلولانه بپرهیزیم. همه ما می‌گوییم اگر فلان کار بکنیم مسأله حل می‌شود. و این یعنی اینکه اهمیت و عظمت مسأله را درک نمی‌کنیم. قدری از نسخه دادن استعفا بدهیم. اگر بیماری است، آن را

● هجوم فرهنگی در عصر و زمانه ما صورت خاص خشنی پیدا کرده که این خشونت نشانه قدرت و قوت غرب نیست، بلکه نشانه ضعف است. اما نباید این طور تصور بشود که چون غرب ضعیف است و از موضع ضعف تهاجم می کند، ما می توانیم با وسایل و ابزار سیاسی و عادی و معمولی جلوی این تهاجم را بگیریم. غرب نسبت به قرن نوزدهم ضعیف است، نه نسبت به اقوامی که در حسرت توسعه به سر می برند.

سوم است که دین عادی است؛ و مراد عادی است که به قلب نرسیده، و در دل اثر نکرده است. در این وضع کسانی عادات را انجام می دهند و بقیه کارها را هم هر طور هوی اقتضا کند عمل می کنند. اگر این طور باشد، جامعه، جامعه دینی نیست.

بنابراین ببینید، جلوی تهاجم فرهنگی را با چماق نمی شود گرفت، ضرب و شتم هم علاجش نمی کند. دعوا و بدخلقی و خشونت و اینها هم خود تهاجم فرهنگی است. می خواهید تهاجم فرهنگی نباشد؟ ماییم و جبل المتین قرآن، ایستاده در پشت و پناه قرآن. اگر ما چنین هستیم، حسینا الله و نعم الوکیل، نعم المولی و نعم النصیر. ما مستغنی هستیم، ما بی نیازیم. این نمی شود که ما نیازمند باشیم، دستمان به سوی غرب دراز باشد و در عین حال بگوییم ما غرب را نابود می کنیم. اگر ما می توانیم هیچ نیازی اساسی به غرب نداشته باشیم، تهاجم فرهنگی با دیوار محکم برخورد می کند و شکست می خورد. اگر ما طالب نباشیم، تهاجم فرهنگی منتفی می شود. نکته آخر اینکه هیچ قومی با وسائل خریداری شده از غرب نمی تواند با تهاجم فرهنگی غرب مقابله کند.

قصه بداشتم این همه سر شما را درد بیاورم. نمی دانم مطلب را توانستم ادا کنم یا خیر. مطلب من در یک جمله این است: هجوم فرهنگی در عصر و زمانه ما صورت خاص خشنی پیدا کرده که این خشونت نشانه قدرت و قوت غرب نیست، بلکه نشانه ضعف است. اما نباید این طور تصور بشود که چون غرب ضعیف است و از موضع ضعف تهاجم می کند، ما می توانیم با وسایل و ابزار سیاسی و عادی و معمولی جلوی این تهاجم را بگیریم غرب نسبت به قرن نوزدهم ضعیف است، نه نسبت به اقوامی که در حسرت توسعه به سر می برند. ما باید به خدا پناه ببریم، به حق و عدل تقرب بجوییم. ما باید از بسیاری از بندها آزاد بشویم تا بتوانیم به اصلاح کار خودمان اهتمام کنیم. در این صورت تهاجم فرهنگی درمان می شود. باز هم عذر می خواهم، من هیچ وقت با امر به معروف و نهی از منکر مخالفت نمی کنم اما می گویم کسانی که امر به معروف و نهی از منکر می کنند، بخصوص جوانان که دل پاک دارند، منکر را در دو سه مورد نبینند. همه منکرات را ببینند. اگر منع یک منکر می کنند و منکر دیگر را آسان تحمل می کنند، باید نگران بود که مبادا در مجاهده حقی که دارند، موفق نشوند. منکر را به یکی دو مورد محدود نمی توان کرد. این منکرها معمولاً به غرب هم ربط ندارد یا همه اش به غرب مربوط نیست غرب همه اینها را دارد اما اینها قهراً و ضرورتاً از غرب نیامده است. اگر غرب مفاسد جنسی و اخلاقی دارد، این نوع مفاسد همیشه بوده است. تنها صورت آن فرق می کرده است. من فکر مصنویت را به این معنا می پذیرم که ما باید اهل فکر و ذکر بشویم، باید همدل و همزبان بشویم. ضامن همزمانی دینی کتاب آسمانی است. با توسل جدی به این عروة الوثقی می شود از تهاجم فرهنگی مصون بود. یعنی اگر فرهنگ غرب فرهنگ غالب است، صرفاً با قوت گرفتن تفکر دینی و معنوی منحل می شود و مقدمه این امر تجدید عهد با دین است و این تجدید عهد در عالم اسلام و در جهان ما آغاز شده است. والسلام علیکم ورحمة الله.

این پیامها خشونت ظاهری نیست. اما از جهت اینکه رویارویی مستقیم با فرهنگ و آداب است، در آخرین تحلیل نوعی خشونت در آن می توان یافت. یکی از چیزهایی که از حدود، دوپست سال پیش بوده و حالا صورت دیگر و شدت بیشتری پیدا کرده، تعرض صریح یا پوشیده به دین و تفکر دینی است. شما استحضار دارید که اسلام از زمان جنگهای صلیبی مورد حمله غرب بوده است. در دوره ما این حمله صریح تر شده و با اینکه در ظاهر فرهنگی است، در حقیقت فرهنگی نیست. این تهاجم فرهنگی در واقع غیر فرهنگی و ضد فرهنگی است و شاید یک جهت اینکه ما هم در برابرش خشونت نشان می دهیم، ما هم عکس العمل غیر فرهنگی می کنیم، این است که کم و بیش حس کرده ایم که آن روش غیر فرهنگی است. یعنی در ظاهر فرهنگی و در حقیقت غیر فرهنگی است. ما هم گاهی روش غیر فرهنگی را به کار می گیریم. اگر باید با تهاجم فرهنگی مقابله بشود - که باید بشود - ما باید موضع خودمان را مشخص کنیم، باید راه خودمان را مشخص کنیم، باید نظم خودمان را معین کنیم، بگوییم ما این طور می اندیشیم و اینچنین عمل می کنیم و نظم ما این نظم است. این نظم وقتی ریشه می کند. و مستقر می شود، عالمی به وجود می آید که این عالم مردمش را در خود می گیرد، مردمش گوش به سخن عالم دیگر نمی دهند. خوب توجه کنید: اگر من عالم غربی نباشد ماهواره نمی گیرم، بگیرم هم در من اثر نمی کند. اگر عالم من غربی باشد، ماهواره هم نباشد من با آن هستم، من طالب آن هستم. من چیزی هستم که طالبش هستم. کسی که طالب ماهواره است، با ماهواره است؛ چه ببیند چه نبیند. اگر عالمی فراهم شد و این عالم، عالم دینی بود، این عالم جوانانش، زنانش، مردانش، پیرمردانش، همه را در خود می گیرد و ترییش مؤثر می شود. اما اگر نه، عالم پریشان است و دلها متفرق می ماند و مردمان همواره حس می کنند که یک سرگرد و هزار سودا. تنهای تنها هستند و هیچ نسبتی با هم ندارند. حرفهایی را تکرار می کنند که لقلقه زبان است. ممکن است شبیه به هم نیز باشد ولی عالم ندارند، در یک عالم نیستند و وحدت ندارند، تنها هستند و به ماهواره پناه می برند.

جمله هستی زاختر و هست خود می گریزد در سر سمرست خود تا دمی از هوشیاری وارهند ننگ چرس و بنگ بر خود می نهند جمله دانسته که این هستی فح است ذکر و فکتر اختیاری دوزخ است

در عالمی که همدلی و همزبانی وجود دارد مشغولیتهای مناسب هم پدید می آید، اوقات فراغت مناسب هم دارد. ما ببینیم ما که هستیم، ما کجا هستیم که اوقات فراغتیمان باید با برنامه هایی که بکلی با ما و با سوابق ما بیگانه است، پر بشود؟ این تنهایی ماست، این بیگانه گشتگی ماست. اگر گفته شود که غرب بیمار است و این بیماری از غرب به همه عالم سرایت کرده است، آیا عالم غیر غربی در عین سلامت بوده است؟ نگویید شرق دین دارد. دین در کتاب و مآثورات است. دین دو دین است، یکی دینی است که در عالم متحقق می شود، و جای آن در دل است. دینی هم هست که صرفاً در کتابهاست، لفظ است، الفاظ و عادات است. مرحوم اقبال لاهوری می گفت: کسانی دل مؤمن و عقل کافر دارند و کسان دیگر عقل مؤمن و دل کافر دارند. حالا از این وضع بدتر هم شق